

Sunday, August 04, 2019
8:56 AM

فلسفه عصمت امام

عی حسین جعفری^۱

چکیده

مسئله عصمت امام از مسائل مهم کلامی است که در طول تاریخ علم کلام، مورد بحث متکلمان بوده و در اکثر کتب کلامی آمده است. متکلمان قائل به عصمت امام، دلایلی متعددی بر آن، اقامه کرده‌اند. عده‌ای از متکلمان، امامت را استمرار مقام رسالت می‌دانند و برای امام همان جایگاه پیامبری، غیر از مقام دریافت وحی را قائل هستند. در این نوشتار به روش توصیفی، تحلیلی، حقیقت عصمت با استفاده از آیات، روایات و سخنان متکلمان تبیین و به منشاءهای آن از نگاه متکلمان اشاره شده و با دلایل عقلی و نقلی، فلسفه ضرورت عصمت امام به اثبات رسیده است.

کلید واژه‌ها: عصمت، لطف، امام، هدایت، اطاعت.

۱. دانش‌پژوه دکتری کلام اسلامی جامعه المصطفی ﷺ العالمية مشهد مقدس.

مقدمه

مسئله عصمت امام از مسائل مهم کلامی است که در طول تاریخ علم کلام، مورد بحث متکلمان بوده و در اکثر کتب کلامی آمده است. متکلمان قائل به عصمت امام، دلایلی متعددی بر آن، اقامه کرده‌اند. عده‌ای از متکلمان، امامت را استمرار مقام رسالت می‌دانند و برای امام همان جایگاه پیامبری، غیر از مقام دریافت وحی را قائل هستند. این گروه از متکلمان، مدعی هستند که احراز چنین جایگاهی بدون مقام عصمت شدنی نیست.

در بحث عصمت چند مطلب مهم جای تحقیق و کاوش دارد:

۱. حقیقت عصمت؛

۲. منشأ عصمت؛

۳. فلسفه عصمت در امام.

در این نوشتار ابتدا معانی لغوی و اصطلاحی عصمت بیان می‌شود، سپس برای پی بردن حقیقت عصمت، به بررسی منشأ آن پرداخته شده است و بعد از آن، دلایل قائلان به لزوم عصمت امام مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. مفهوم‌شناسی

عصمت در لغت و اصطلاح

خلیل بن احمد فراهیدی در مورد معنی لغوی عصمت می‌نویسد: عصمت یعنی نگهداشتن از شر و بدی. معنی جمله «و اعتصمت بالله» یعنی خود را به واسطه خداوند در مصونیت قرار دادم. (فراهید، العین، ج ۱: ۳۱۳)

ابن منظور می‌گوید: عصمت در کلام عرب به معنی منع و نگهداری است. (لسان العرب، ج ۱۲: ۴۰۴)

راغب اصفهانی می‌نویسد: عَصِمَ؛ به إِسْكَ، و اِعْتَصَمَ؛ و اِسْتَمْسَكَ است. (مفردات: ۵۶۹)

نویسنده/تحقیق می‌گوید: اصل یگانه در معنی ماد عصم، حفظ همراه با دفاع است. اعتصام به معنی اختیار عصمت است. عصمت با مشتقاتش در همان معانی لغوی در قرآن و روایات در موارد متعددی به کار رفته است.

بررسی اصطلاحی این واژه نشان می‌دهد عصمت در اصطلاح متکلمان به «لطف»، «ملکه نفسانی» و «علم خاص» تعریف شده است.

۲. حقیقت عصمت

در بحث عصمت، سؤال اصلی در مورد حقیقت و گوهر آن است. ماهیت عصمت چیست؟ چگونه انسانی از آلودگی به گناه و خطا مصونیت پیدا می‌کند؟ آیا این مصونیت اختیاری و اکتسابی است یا صرف لطف و نیروی الوهی است؟ متکلمان اسلامی در پاسخ به این پرسش‌ها، پاسخ‌های مختلفی عرضه داشته‌اند که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

الف) لطف الهی

یکی از معروف‌ترین تعاریف اصطلاحی عصمت، «لطف الهی» است که خداوند آن را برای بعضی انسان‌ها اعطا می‌فرماید که در پرتو آن، دارنده عصمت از ارتکاب گناه و اشتباه مصونیت پیدا می‌کند و صدور معصیت از او ممتنع می‌شود، چون داعی بر ارتکاب معصیت و ترک طاعت ندارد، گرچه که قادر بر آنها است. از نظر برخی متکلمان، رسیدن به مقام عصمت با لطف الهی، با امور چهارگانه ذیل میسر می‌شود.

۱. وجود ملکه‌ای که مانع معصیت و داعی بر عفت در نفس معصوم است؛
 ۲. علم و آگاهی معصوم از کیف‌گناه و منافع اطاعت؛
 ۳. تأکید و تثبیت این علم و آگاهی با وحی و یا حداقل الهام؛
 ۴. خداوند برای استمرار قوه عصمت، تهدیدها و چه بسا مؤاخذه‌هایی در دنیا برای تارکان اولی لحاظ می‌کند. (حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۶۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۳۰۲؛ نوبخت، الیاقوت: ۷۳)
- اکثر متکلمان عصمت را به لطف تفسیر می‌کنند که در پرتو آن وقوع معصیت و ترک اطاعت ممتنع می‌شود.

ب) ملکه نفسانی

بعضی از متکلمان عصمت را به ملکه نفسانی تعریف کرده‌اند که دارنده آن از ارتکاب گناهان مصونیت پیدا می‌کند.

مقصود از ملکه نفسانی - همانند سایر ملکه‌ها - هیئت و حالتی در نفس انسانی است که به ادله مختلف مانند علم به ابعاد موضوع و ممارست و تکرار حالت مزبور به صورت

دائمی درآمده است، مثلاً مهارت در فن و شغلی مانند، خیاطی، نجاری، رانندگی و... ملکه‌ای است که صاحب فن با آن، قادر بر اعمالی می‌شود که سایرین از انجام آن ناتوان‌اند که حصول آن معلول ممارست و استعداد صاحب فن است.

علامه حلی معتقد است:

و منهم من فسرها بأنها ملكة نفسانية لا يصدر عن صاحبها معها المعاصي (حلی: همان)

فاضل مقداد می‌نویسد:

العصمة ملكة نفسانية يمنع المتصّف بها من الفجور مع قدرته عليه. (فاضل

مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۴۴)

نظر آیت الله سبحانی و تعریف ایشان نیز از عصمت چنین است:

إنّ العصمة ملكة نفسانية راسخة في النفس لها آثار خاصة كآثار الملكات

النفسانية من الشجاعة و العفة و السخاء. (سبحانی، ۱۳۸۱: ۲۶۰)

ج) عصمت معلول علم خاص

برخی متفکران، عصمت را معلول علم خاصی می‌دانند که خداوند این علم را به بعضی از افراد عطا می‌کند و این اشخاص در روشنایی این علم ویژه، محاسن طاعات و معایب معاصی را می‌بینند و دیگر انگیزه‌ای به ارتکاب گناه و ترک طاعت ندارند.

شرح این نظر به قلم فاضل مقداد چنین است:

العصمة ملكة نفسانية يمنع المتصّف بها من الفجور مع قدرته عليه، و توقّف هذه الملكة على العلم بمطالب المعاصي و مناقب الطاعات؛ لأنّ العفة متى حصلت في جوهر النفس، و انضاف إليها العلم التام بما في المعصية من الشقاوة و الطاعة من السعادة، صار ذلك العلم موجبا لرسوخها في النفس، فتصير ملكة. (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۳۴۴)

علامه طباطبائی در مواضع متعدد تفسیرش، عصمت را معلول «علم» و به عبارت

دقیق خود علم تفسیر می‌کند:

أنّ الأمر الذي تتحقق به العصمة نوع من العلم يمنع صاحبه عن التلبس

بالمعصية و الخطيأ، و بعبارة أخرى علم مانع عن الضلال.

أن هذه الموهبة الإلهية التي نسميها قوة العصمة نوع من العلم و الشعور
 يغير سائر أنواع العلوم في أنه غير مغلوب لشيء من القوى الشعورية
 البتة بل هي الغالبة القاهرة عليها المستخدمة إياها، و لذلك كانت تصون
 صاحبها من الضلال و الخطيئة مطلقاً. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵: ۷۸، ۸۰؛
 ر.ک: همان، ج ۱۱: ۱۶۲)

۳. منشاء عصمت

بعد از تبیین حقیقت عصمت، این سؤال مطرح می‌شود که منشأ عصمت معصومان
 چیست؟ چه علت یا عللی باعث پیدایش عصمت در آنها می‌شوند؟ این سؤال همیشه
 مطرح بوده و متکلمان پاسخ‌های متعددی به آن داده‌اند. گرچه در ضمن تعریف
 اصطلاحی عصمت، به طور اجمال به عوامل عصمت هم اشاره شد، اما برای روشن‌تر
 شدن مطلب به طور تفصیلی به پاسخ‌های متکلمان اشاره می‌شود.

الف) عوامل چهارگانه عصمت

متکلمان رسیدن به مقام عصمت را مرهون عوامل چهارگانه ذیل می‌دانند:

۱. وجود ملکه مانع معصیت و داعی عفت؛
۲. علم و آگاهی از کیفر و منقصد گناه و منافع طاعت؛
۳. تأکید علم توسط وحی و یا الهام؛
۴. تهدیدهای الهی برای استمرار عصمت و مؤاخذه‌های دنیوی در ترک اولی‌ها. (حلی،
 ۱۴۱۳ق: ۳۶۵)

از میان این چهار سبب، دو سبب اول می‌تواند در مردم عادی بجا اختلاف مراتب-
 تحقق یابد و در صورت قوت دو سبب فوق، شخص واجد آن به مقدار زیاد متصف به
 پاکی خواهد شد، اما وحی و الهام به معنای خاص آن (وحی قلبی) و همچنین تهدیدهای
 الهی، عصمت را به کمال نهایی می‌رساند، لکن این لطف و فضل الهی شامل انسان‌های
 معدودی مانند انبیا و امامان و اولیا امثال حضرت زهرا علیها السلام و حضرت مریم... می‌شود.

آگاهی

چنان که در سطرهای قبلی اشاره شد، یکی از عوامل تحقق عصمت، علم و آگاهی
 خاص معصومان از نتایج و عواقب افعال زیبا و زشت است، علم به اینکه انجام عمل زیبا

و نیکو نتیجه قطعی خوبی برای انسان و ارتکاب گناه و معصیت نتیجه دردناک و سوئی را به همراه خواهد داشت، این علم موجب حصول مصونیت و عصمت می‌شود. فاضل مقداد می‌نویسد: این ملکه نفسانی متوقف بر علم به نقص‌ها و عیوب گناهان و مدح‌ها و کمالات اطاعت‌ها است. (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۳۴۴)

علامه طباطبایی در تفسیر آن یادآور می‌شود که مقصود از علم و شعور شخص معصوم، علم عادی نیست، چرا که آن موجب عصمت غالبی و نه دائمی می‌شود. وی در توضیح مراد خود از علم، اضافه می‌کند که حقیقت علم معصوم برای ما مجهول است:

فهذا العلم من غیر سنخ سائر العلوم و الادراکات المتعارضه اللتی تقبل الاکتساب و التعلم... لاذوق لنا فی هذا النحو من العلم و الشعور. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵: ۷۹)

علامه در ادامه تأکید می‌کند که عاصم همان علم ناشناخته معصوم است و آن را بر آیات و روایاتی تطبیق می‌کند که در آنها از اعطای «روح» و «روح القدس» بر معصوم سخن رفته است. (همان)

ممکن است گفته شود، آنچه خداوند به شخص معصوم عنایت می‌کند و علامه نیز آن را می‌پذیرد، فراتر از علم ولو علم خاص است. علم تنها مانند آینه شأن ارائه و کاشفیت دارد، اما اینکه آن اعطای الهی چیست که موجب عصمت می‌شود می‌تواند ملکه وحی و تهدیدهای الهی باشد که در سطرهای پیشین اشاره شد.

روح القدس

در عوامل چهارگانه دخیل در تحقق عصمت گفته شد که یکی از عوامل و مبادی عصمت معصومان، تأکید و تأیید آگاهی‌های شخص معصوم توسط وحی و الهام است. در آیات و روایات از این عامل به تسدید و تأیید «روح» یا «روح القدس» ذکر شده است، که در بعضی آیات از اعطای آن به پیامبران و امامان سخن رفته است. مانند آیه ۵۲ سوره مبارکه شوری که خداوند متعال می‌فرماید: «و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟] ولی آن را

نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی»^۱.

آیه فوق از اعطای «روح» - که از امر الهی است - به پیامبر خبر می‌دهد که نتیجه آن علم پیامبر به حقیقت کتاب و ایمان است.

در تفسیر و تبیین «روح» روایات مختلفی وارد شده است و تقریباً همه آنها در این نکته اشتراک دارند که معصوم توسط این روح امداد می‌شود و به نوعی از عصمت و مصونیت برخوردار می‌شود. مثل روایتی که مرحوم بحرانی آورده است:

الروح خلق أعظم من جبرئیل و میکائیل، کان مع رسول الله ﷺ یخبره و یسده، و هو مع الأئمة علیهم السلام یخبرهم و یسدهم. (بحرانی، ۱۴۲۲ق، ج ۴: ۸۳۷)

۴. عصمت امام، عقیده مسلم شیعیان

در میان فرقه‌های اسلامی، فقط شیعه امامیه و اسماعلیه معتقد به عصمت امام هستند، گرچه مبانی‌شان در اعتقاد به عصمت امام با هم متفاوت است.

شیخ مفید در این باره گفته است: امامانی که در اجرای احکام و اقامه حدود الهی و حفظ شرایع و تربیت بشر جانشینان پیامبران هستند، هم چون پیامبران، معصوم‌اند و صدور گناه از آنان روا نیست. آنان در مسایل مربوط به دین و احکام الهی دچار لَهو و نسیان نخواهند شد. این مطلب مورد قبول همه امامیه است. (مفید، ۱۴۱۳ق: ۶۷)

علامه حلی نیز گفته است: امامیه بر این عقیده‌اند که امامان همچون پیامبران باید در تمام دوران زندگی از همه گناهان و آلودگی‌ها، عمداً و سهواً معصوم باشند، زیرا آنان همانند پیامبران حافظان شرع‌اند. (حلی، ۱۹۸۲م: ۱۴۶)

از نظر امامیه، همان گونه که عصمت از ذنوب [و خطا] در امام شرط است، عصمت از عیوب نیز شرط است؛ خواه آن عیوب جسمانی باشد مانند بیماری‌های مزمن یا نفرت آور همچون جذام، برص، نابینایی، ناشنوایی و گنگی یا عیوب نفسانی مانند بخل، خساست، خشونت و ترش‌رویی یا عیوب عقلانی مانند نادانی، جنون، بی‌هوشی و بیماری

۱. وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (شوری: ۵۲)

فراموشی. همان‌گونه که پیراستگی امام از عیوب یاد شده، در آغاز لازم است، پس از احراز مقام امامت نیز نباید چنین عیب‌هایی بر او عارض گردد. (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۶۸)

۵. دلایل عصمت امام

متکلمان شیعه برای اثبات عصمت امام به دلایل متعددی استدلال کرده‌اند که در این نوشتار به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود. در یک تقسیم کلی این دلایل به دو دسته دلایل عقلی و نقلی و دلایل نقلی به آیات و روایات تقسیم می‌شوند.

الف) دلایل عقلی عصمت امام

متکلمان برای اثبات عصمت امام دلایل عقلی متعددی اقامه کرده‌اند که مهم‌ترین آنها موارد ذیل هستند:

یکم) امام، هادی امت

یکی از دلایل عقلی بر لزوم عصمت امامان از ارتکاب گناهان این است که هدف اصلی از امامت ایشان، راهنمایی بشر به سوی حقایق و اهدافی است که خدای متعال برای انسانها تعیین فرموده است و امامان در حقیقت، جانشین انبیای الهی در میان بشر هستند که باید دیگران را به راه راست که منتهی به هدف شود، هدایت کنند. حال اگر چنین رهنمایی، خودشان به دستورات الهی پایبند نباشند و خلاف وظیفه دینی خود عمل کنند و مردم هم دوگانگی رفتار و گفتار را از آنها مشاهده کنند، رفتار ایشان را متناقض با گفتارشان خواهند دید و دیگر به گفتار آنها هم اعتماد لازم را پیدا نمی‌کنند، در نتیجه، هدف از امامت‌شان به طور کامل، تحقق نخواهد یافت، پس حکمت و لطف الهی اقتضا دارد که امامان، افرادی پاک و معصوم از گناه باشند.

متکلمان شیعه این دلیل را در دسته دلایل عقلی عصمت امام مطرح کرده‌اند، اما با دقت و تأمل در آیات قرآن و روایات، معلوم می‌شود که این دلیل بر گرفته شده از آیات و روایات است و اینکه به عنوان دلیل عقلی مطرح شده است جهتش آن است که این دلیل در قرآن و روایات به شیوه عقلانی طرح شده است.

علامه طباطبایی ذیل آیه «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴) می‌نویسد:

باید دانست که قرآن کریم هر جا نامی از امامت می‌برد، دنبالش متعرض هدایت می‌شود، تعرضی که گویی می‌خواهد کلمه نامبرده را تفسیر کند. از آن جمله در ضمن داستان‌های ابراهیم می‌فرماید: وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً، وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ، وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا. (انبیاء: ۷۳) و نیز می‌فرماید: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ. (سجده: ۲۴) که از این دو آیه بر می‌آید وصفی که از امامت کرده، وصف تعریف است و می‌خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند، از سوی دیگر همه جا این هدایت را مقید به امر کرده و با این قید فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست، بلکه به معنای هدایتی است که با امر خدا صورت می‌گیرد. امام هدایت‌کننده‌ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می‌کند، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد و هدایتش چون هدایت انبیاء و رسولان و مؤمنین، صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالأخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است. قرآن کریم هدایت امام را هدایت به امر خدا، یعنی ایجاد هدایت دانسته است. [طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۱۰ با تلخیص]

ایشان ذیل آیه «أَقَمْنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس: ۲۵) می‌نویسد:

هدایت به سوی حق یعنی رساندن افراد به حق صریح و به متن واقع و این تنها کار خدای سبحان و یا کار کسانی است که خود راه یافته باشند، یعنی خدای تعالی آنان را بدون واسطه کسی، بلکه [توسط] خودش هدایت کرده باشد و آنان به وسیله خدای تعالی، راه را یافته باشند و از سوی او مأمور شده باشند که دیگران را هدایت کنند. منظور از هدایت به سوی حق، صرف ارائه طریق و نشان دادن راه راست نیست، بلکه منظور از آن ایصال به مطلوب است، چون این معنا مسلم و بدیهی است که هر کسی می‌تواند بگوید راه حق کدام است، چه اینکه خود گوینده به وسیله غیر و یا بالذات راه حق را یافته باشد و یا نیافته باشد و آیه شریفه سخن از هدایتی دارد که کار هر کس نیست، پس معلوم می‌شود منظور از آن، صرف نشان دادن راه حق نیست. [طباطبایی، همان، ج ۱: ۸۲]

دوم) امام الگوی امت

دلیل عقلی دیگر بر عصمت امامان این است که ایشان علاوه بر اینکه موظف هستند راه راست رساننده به هدف را به مردم نشان دهند و محتوای وحی الهی و دین را برای آنها تبیین کنند، همچنین وظیفه دارند که به تربیت مردم بپردازند و افراد مستعد را با الگو قرار دادن رفتار شایسته و نیکویشان تا آخرین مرحله کمال انسانی برسانند. به دیگر سخن ایشان علاوه بر وظیفه تعلیم و راهنمایی نظری، وظیفه تربیت و راهبری عملی امت را نیز بر عهده دارند، چنین مقامی در خور کسانی است که خودشان به عالی‌ترین مدارج کمال انسانی رسیده و دارای کامل‌ترین ملکات روحی و نفسی (ملکه عصمت) باشند.

نقش رفتار مربی در تربیت دیگران بسی مهم‌تر از نقش گفتار اوست و کسی که از نظر رفتار، نقص‌ها و کمبودهایی داشته باشد، گفتارش هم تأثیر مطلوب را نمی‌بخشد، پس هنگامی هدف الهی امامت امامان به عنوان مربیان جامعه، به طور کامل تحقق می‌یابد که ایشان از هرگونه لغزشی در گفتار و کردارشان مصون و در قله قداست و پاکی باشند.

علامه طباطبایی می‌فرماید:

امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است...
امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتش راهنمایی می‌کند. (طباطبایی،
۱۳۷۴، ج ۱۴: ۴۲۸ با تلخیص)

امامت نزد شیعه یک رهبری الهی و استمرار نبوت است. امامت حق کسی است که خلأ وجود رهبر آسمانی مسلمانان یعنی پیامبر ﷺ را پر کند. چنین شخصی باید تمام صفات و خصوصیات پیامبر را داشته باشد.

همان گونه که پیامبر به واسطه کمالات بی‌نظیر انسانیش، الگوی کامل انسان‌های کمال‌خواه و سعادت‌طلب است،^۱ کسی که می‌خواهد خلأ وجود پیامبر را پر کند نیز باید واجد تمام کمالات پیامبر باشد تا مثل شخص پیامبر الگوی تربیتی امت باشد.

۱. لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. (احزاب: ۲۱)

سوم) امتناع تسلسل

یکی از مهم‌ترین دلایلی که در بیشتر کتابهای کلامی متکلمان شیعه، بر لزوم عصمت امام دیده می‌شود، امتناع تسلسل است. شکل منطقی این برهان در قالب قیاس استثنایی بدین صورت است: اگر امام معصوم نباشد، تسلسل در امامت لازم خواهد آمد. لازم، به حکم عقل محال و باطل است، پس ملزوم نیز محال و باطل خواهد بود، در نتیجه امام باید معصوم باشد.

منتج بودن قیاس استثنایی مزبور به دو چیز بستگی دارد؛ یکی، درستی ملازمه میان مقدم و تالی و دیگری، نادرستی لازم.

نادرستی لازم تردیدناپذیر است، زیرا وجود امام در هر زمانی محدود است. به عبارت دیگر، از فرض وجود امامان غیرمتناهی عدم وجود آنها لازم می‌آید و این تناقض است و امتناع تناقض از بنیادی‌ترین بدیهیات عقلی است. بنابراین، آنچه در این استدلال به تبیین و اثبات نیاز دارد، درستی ملازمه است، یعنی اثبات اینکه چرا در فرض معصوم نبودن امام، وجود امامان غیر متناهی لازم می‌آید.

برای تبیین ملازمه باید علت نیازمندی جامعه به امام، مورد توجه قرار گیرد. برای علت و فلسفه وجوب امامت و نیاز مردم به امام، وجوه گوناگونی بیان شده است. یکی از این وجوه که متکلمان امامیه بسیار بدان پرداخته‌اند، این است که امام لطفی در حق مکلفان است. یعنی وجود امام در جامعه باعث می‌شود که مکلفان نسبت به انجام تکالیف عقلی و شرعی خویش توجه بیشتری داشته باشند، چون با وجود امام معصوم، از خطای در تشخیص راه و هدف در امان هستند. در نتیجه به انجام طاعات رغبت می‌کنند و از ارتکاب گناهان دوری می‌گزینند. با این تحلیل روشن می‌شود که لطف بودن امام در حق افراد جامعه مبتنی بر معصوم نبودن آنان است، زیرا با بررسی و دقت در امور دخیل در نیازمندی انسان‌ها به امام معصوم، معلوم می‌شود که ملاک نیاز انسان به امام معصوم، احتمال خطا در اعمالشان است، نه انسانیت، مکلف بودن و...؛ چون اگر این امور باعث نیازمندی به امام معصوم باشند باید انبیا و معصومان از خطا هم محتاج امام معصوم می‌شدند، چون آنها هم انسان و مکلف‌اند، با اینکه آنها بالاتفاق نیازمند امام نیستند، پس سبب احتیاج انسان به معصوم خطاپذیری است.

وقتی ملاک نیازمندی افراد جامعه به امام، مکلف بودن و معصوم نبودن آنان باشد، هر انسان مکلف غیر معصوم، برای تسهیل انجام طاعت و اجتناب از معصیت، نیازمند امام معصوم است.

بنابراین اگر امام معصوم نباشد، ملاک نیازمندی به امام در او نیز موجود است و امام نیز به امام دیگری نیاز دارد. این سخن درباره هر امام دیگری که معصوم نباشد، نیز جاری خواهد بود. در نتیجه اگر امام معصوم، نباشد، باید در یک زمان امامان نامتناهی وجود داشته باشد و چنان که گذشت، این امر محال است.

چنانکه اشاره شد، این استدلال در بیش تر کتاب‌های متکلمان امامیه دیده می‌شود. سید مرتضی آن را استوارترین دلیل عقلی بر لزوم عصمت امام دانسته است:

هذا الدلیل من أكد ما اعتمد علیه فی عصمة الامام من طریق العقول. (شریف مرتضی، ج ۱: ۲۸۹)

خواجه نصیرالدین طوسی با عبارتی کوتاه به این استدلال اشاره کرده و گفته است:

«وامتناع التسلسل یوجب عصمته». (حلی، : ۳۶۴)

در اینجا برای آشنایی با سبک استدلال متکلمان شیعه به این دلیل، متن عبارت علامه حلی در کتاب کشف المراد را می‌آوریم:

ان الامام لو لم یکن معصوما لزم التسلسل، والتالی باطل، فالمقدم مثله، بیان الشرطیة ان المقتضی لوجوب نصب الامام هو تجویز الخطأ علی الرعیة، فلو کان هذا المقتضی ثابتا فی حق الإمام وجب أن یکون له امام آخر و یتسلسل أو ینتهی الی امام لایجوز علیه الخطأ، فیکون هو الإمام الأصلی. (همان)

چهارم) امام حافظ شریعت

یکی از براهین امامیه بر عصمت امام، برهان حافظ شریعت بودن امام است. این برهان دو مقدمه دارد؛ یکی اینکه حفظ شریعت واجب است و دیگری اینکه حفظ شریعت جز با امام معصوم امکان‌پذیر نیست. درستی مقدمه اول مورد اتفاق امت اسلامی است، تمام کسانی که نصب امام را واجب می‌دانند اگرچه معتقد به عصمت امام نیستند، یکی از مهم ترین دلایل آنها بر این مدعی، وجوب حفظ شریعت است؛ چون شریعت اسلامی آخرین شریعت آسمانی است و همه مکلفان تا روز قیامت باید به آن معتقد و ملتزم باشند. از سویی دیگر واضح است که اعتقاد و التزام به شریعت اسلام، منوط به مصونیت و حفظ

آن است. بر این اساس، حفظ شریعت اسلامی واجب است. در این مطلب نیز که خداوند حافظ شریعت اسلامی است سخنی نیست، ولی اراده خداوند - در قلمرو تکوین و تشریح - با اسباب و وسایل مناسب ظهور می‌یابد. اکنون باید دید که شریعت اسلامی با کدام سبب و واسطه حفظ می‌شود و در آینده نیز حفظ خواهد شد؟

بدون تردید، از طرفی قرآن کریم نخستین منبع شریعت اسلامی است و از سوی دیگر، قرآن کریم از هر گونه کاهش و افزایش به دور و محفوظ مانده است، چون حفظ قرآن وعده بی‌چون و چرای خداوندی است که قطعا تحقق یافته است: «أنا نحن نزلنا الذکر و أنا له لحافظون». (حجر: ۹)

با این حال در این نکته نیز جای تردید نیست که قرآن اصول و کلیات شریعت اسلام را در بر دارد و تفصیل احکام شریعت به تبیین و تعلیم پیامبر اکرم ﷺ واگذار شده است، چنان که به پیامبر ﷺ فرموده است: «و أنزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیه». (نحل: ۴۴)

دومین سرچشمه شریعت اسلامی، احادیث نبوی است. با رجوع به احادیث نبوی که با سند درست روایت شده است، روشن می‌شود که تفصیل احکام شریعت در سنت صحیح نبوی نیز یافت نمی‌شود. تمسک به قیاس، استحسان و مصالح مرسله و نظایر آن در بیشتر مذاهب فقهی اهل سنت، بیانگر این است که سنت نبوی موجود تأمین‌کننده تفصیل احکام شریعت نیست. بقیه منابع دین، مثل عقل، اجماع و... نیز نمی‌توانند حافظ دین باشند، بنابراین حافظ دین متعین در امام معصوم است.

نکته قابل ذکر اینکه همان گونه که قرآن کریم با توجه به ظرفیت درک و پذیرش انسان‌ها، به تدریج بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد و بسیاری از آیات در شرایط و مناسبت‌های ویژه‌ای فرو فرستاده شد، سنت نبوی نیز به تدریج و در شرایط و مناسبت‌های ویژه‌ای بیان شده است. از این رو چه بسا پاره‌ای از احکام را پیامبر اکرم ﷺ برای مسلمانان بیان نکرده باشد بلکه آنها را به اوصیا و جانشینان خود واگذار کرده، تا آنها این ناگفته‌ها را در شرایط و فرصت‌های مناسب به مردم تعلیم دهند، بنابراین عدم بیان تمام جزئیات دین توسط پیامبر دلیل بر نقص دین و ناکامی پیامبر در تبلیغ دین نیست، تا این شبهه پیش آید که چگونه می‌شود پیامبر دینش را به مردم نرساند، بلکه مقتضای فصاحت و بلاغت قرآن و پیامبر، سخن گفتن به قدر عقول و توانایی فهم و شعور مخاطبان بوده است، البته

برخی آیات قرآن و سخنان معصومین با توجه به بالا رفتن سطح درک و دریافت مکلفان اعصار متأخر گفته شده است.

تقریر سید مرتضی از برهان حافظ شریعت بودن امام

۱. شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابدی و نسخ‌ناپذیر است و بر مکلفان واجب است که تا قیامت به آن متعبد و ملتزم باشند.

۲. لازمه مطلب یاد شده این است که شریعت اسلامی تا قیامت حفظ گردد؛ حفظ آن نیازمند حافظ و نگهبان است.

۳. حافظ شریعت یا معصوم است یا غیرمعصوم. فرض دوم باطل است، زیرا حافظ غیرمعصوم شریعت را به صورت کامل حفظ نخواهد کرد، پس حافظ شریعت باید معصوم باشد.

۴. حافظ معصوم شریعت تمام افراد یا مجموع امت نمی‌باشد، زیرا آنان به دلیل این که معصوم نیستند، خطاپذیرند. در نتیجه شریعت به صورت کامل حفظ نخواهد شد.

۵. در اینجا جز امام معصوم، فرض دیگری وجود ندارد که حافظ شریعت باشد، زیرا اگر چه در اخبار متواتر تردیدی راه ندارد، ولی تعداد آنها اندک است و وافی به تمام احکام شریعت نیست. (شریف مرتضی، ۱۴۱۰ق: ۱۸۷)

بسیاری از متکلمان شیعه مثل سدیدالدین حمصی در *المنقذ من التقليد*، علامه حلی در *کشف المراد*، ابن میثم بحرانی در *قواعد المرام*، فاضل مقداد در *اللوامع الالهیه* از برهان حفظ شریعت، تقریراتی مشابه تقریر سید مرتضی دارند.

ب) دلایل نقلی عصمت امام

یکم) ادله قرآنی عصمت امامان

از آیات متعدد قرآن، عصمت رهبران آسمانی و امامان قابل استنباط است. متکلمان شیعه برای اثبات عصمت امام به آیات زیادی استدلال کرده‌اند، اما در این نوشتار به خاطر حفظ اختصار فقط به دو آیه استدلال می‌کنیم:

۱. آیه‌ای که اطاعت رهبران الهی را واجب می‌داند.

۲. آیه‌ای که امامت را عهد الهی می‌داند.

برای روشن شدن استدلال به این آیات، از آیات دیگر و روایات استفاده شده است.

وجوب اطاعت دلیل عصمت

قرآن کریم، اطاعت اولی الامر را همانند اطاعت خدا و پیامبر به طور مطلق، لازم دانسته است: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (نساء: ۵۹) اطاعت مطلق از ایشان در صورتی صحیح است که تمام اعمال آنها در راستای اطاعت خدا باشد تا پیروی از آنان منافاتی با اطاعت از خدای متعال نداشته باشد و گرنه امر به اطاعت مطلق از خدای متعال و اطاعت مطلق از کسانی که در معرض خطا و انحراف و مخالفت با خدا باشند، موجب تناقض خواهد بود.

استدلال به این آیه برای اثبات عصمت امام مبتنی بر دو امر است:

۱. مراد از اولی الامر امامان است.

۲. امر به اطاعت ولی امر دال بر عصمت است.

این دو امر از آیات، روایات و سخنان مفسران قابل استفاده است. امر دوم مورد اتفاق علمای شیعه است و برخی از مفسران اهل سنت هم به آن اشاره کرده‌اند.

علامه طباطبایی ذیل آیه می‌نویسد:

و جای تردید نیست در اینکه این اطاعتی که در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ...» آمده، اطاعتی است مطلق و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده و این خود دلیل است بر اینکه رسول، امر به چیزی و نهی از چیزی نمی‌کند که مخالف با حکم خدا در آن چیز باشد و گرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی از ناحیه خدای تعالی می‌شد و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد و محقق نمی‌شود. این سخن عیناً در اولی الامر نیز جریان می‌یابد... علاوه بر آن، آیه شریفه بین رسول و اولی الامر را جمع کرده و برای هر دو یک اطاعت را ذکر نموده و فرموده است: «وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ» با اینکه در مورد رسول حتی احتمال این نیز نمی‌رود که امر به معصیت کند و یا گاهی در خصوص حکمی دچار اشتباه و غلط گردد، اگر در مورد اولی الامر این احتمال برود به هیچ وجه نباید برای جلوگیری از این احتمال قیدی نیاورد، پس ما همین که می‌بینیم در مورد آنان نیز قیدی نیاورده، چاره‌ای جز این نداریم که بگوییم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است و لازمه مطلق بودنش همین است که بگوییم همان عصمتی که در مورد رسول، مسلم گرفته شد در مورد اولی الامر نیز اعتبار

شده باشد و خلاصه کلام، منظور از اولی الامر، آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا ﷺ دارای عصمت‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۶۲۰)

فخر رازی مفسر اشعری در تفسیر آیه می‌نویسد:

در آیه شریفه به طور جزم و قطع، امر به اطاعت اولی الامر شده است، کسی که خداوند به طور قطعی امر به اطاعت او کند، لابد و ناگزیر معصوم از خطا و اشتباه است، چون اگر معصوم نباشد، بر فرض خطای آن شخص لازم می‌آید که خدا امر به پیروی شخص خطاکار کرده باشد. لازم امر به اطاعت از شخص خطاکار، با اینکه در جای دیگر نهی از اطاعت افراد خطاکار کرده است، اجتماع نقیضین می‌شود و این محال است. امر به محال از خدای حکیم انجام نمی‌شود، پس باید شخصی که خداوند به طور قطع امر به اطاعت او کرده است، معصوم باشد. بنابراین اولی الامر در این آیه معصوم‌اند. (رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۰: ۱۱)

چنان‌که در عبارات علامه و فخر مشاهده می‌شود، آقایان از اطلاق امر به اطاعت اولی الامر، عصمت آنان را استفاده کرده‌اند، چون اگر آنها معصوم نباشند، امر به اطاعت مطلق آنها سر از تناقض در می‌آورد.

اما در مورد امر اول: در روایات زیادی اولی الامر تفسیر به ائمه معصومین علیهم‌السلام شده است.

سید هاشم بحرانی در کتاب *غایه المرام* چهار روایت از اهل سنت و چهارده حدیث از شیعه نقل می‌کند که مراد از «اولی الامر» امامان شیعه هستند. (بحرانی، ۱۴۲۲ق، ج ۳: ۱۰۴)

برای نمونه یک حدیث از کتاب *غایه المرام* نقل می‌شود: جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: وقتی خدای تعالی آیه «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» را بر پیامبر نازل کرد، از ایشان سؤال کردم: ای رسول خدا، خدا و رسولش را شناختیم، پس این اولی الامر که خدا اطاعت آنها را قرین اطاعت شما قرار داده است کیان‌اند؟ پیامبر در جواب فرمود:

هم خلفائی یا جابر و أئمة المسلمین من بعدی أولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة ب(الباقر) سندرکه یا جابر، فإذا لقبته، فاقرأه منی السلام ثم

الصادق جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم سمی و کنی حجة الله فی أرضه و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی [ع] ذاک الذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الأرض و مغاربها ذاک الذی یغیب عن شیعته و أولیائه غیبه لا یثبت فیها علی القول بامامته إلاً من امتحن الله قلبه للإیمان. (بحرانی، همان: ۱۱۳)

امامت عهد الهی

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. (بقره: ۱۲۴)

قرآن کریم، مناصب الهی را اختصاص به کسانی داده است که هیچ‌گاه آلوده به «ظلم» نشده باشند و در پاسخ حضرت ابراهیم علیه السلام که منصب امامت را برای فرزندانش درخواست کرده بود، می‌فرماید: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» و می‌دانیم که هر گناهی دست‌کم، ظلم به نفس می‌باشد و هر گنهکاری در عرف قرآن کریم «ظالم» نامیده می‌شود، پس صاحبان عهد الهی امامت باید در تمام عمر منزّه از هرگونه ظلم و گناهی باشند، چنین فردی غیر از معصوم نیست.

استدلال به این آیه برای اثبات عصمت امام متوقف بر دو مطلب است:

۱. مراد از عهد در این آیه، امامت باشد.
 ۲. مراد از ظالم کسی باشد که در تمام عمر مرتکب ظلم نشده باشد.
- اما مطلب اول؛ آنچه از کنار هم قرار دادن آیات مربوط به حضرت ابراهیم و روایات تفسیری و نقل‌های تاریخی به دست می‌آید، مراد از این عهد که حضرت ابراهیم از خدا برای ذریه اش در خواست می‌کند و خدا هم جواب رد می‌دهد، مقام امامت است، چون در زمان نزول آیه، حضرت ابراهیم دارای مقام نبوت بوده است، بعد از دریافت مقام امامت به خدا عرض می‌کند: «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ یعنی همین مقام امامتی که به من دادی به ذریه ام هم عطا کن که از خدا جواب منفی دریافت می‌کند.

نکته دیگری که از آیه استفاده می‌شود این است که در زمان در خواست عهد امامت از خداوند، حضرت ابراهیم دارای فرزند بوده است که این مقام را برای ذریه‌اش طلب کرده است. آنچه از آیات و روایات به دست می‌آید حضرت ابراهیم در سن پیری دارای

فرزند شده است؛ پس این مقام امامت غیر از مقام نبوت استف چون ایشان مقام نبوت را پیش از پیری و فرزند دار شدن دارا بود.

مراد از کلماتی که حضرت ابراهیم به آنها آزموده شده است، عبارت است از رفتن میان شعله‌های آتش،^۱ قرار دادن زن و فرزند در بیابان مکه،^۲ مأموریت ذبح فرزندش اسماعیل^۳ و... .

این موارد امتحانی حضرت ابراهیم در آیات و روایات یادآوری شده است و تفاسیر شیعه و سنی هم ذیل آیه به این مطالب اشاره کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۶۷) روایتی منقول از امام صادق علیه السلام نیز تأیید می‌کند که اعطای امامت به حضرت ابراهیم در سنین پیری و بعد از مقام نبوت بوده است:

خداوند ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد پیش از آنکه پیامبرش قرار دهد، و خداوند او را به عنوان نبی انتخاب کرد پیش از آنکه او را رسول خود سازد، و او را رسول خود انتخاب کرد پیش از آنکه او را به عنوان خلیل خود برگزیند، و او را خلیل خود قرار داد پیش از آنکه او را امام قرار دهد، هنگامی که همه این مقامات را جمع کرد، فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که عرض نمود: خداوند از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن. فرمود: پیمان من به ستمکاران آنها نمی‌رسد... یعنی شخص سفیه هرگز امام افراد با تقوا نخواهد شد. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۴۰)

اما مطلب دوم اینکه مراد از ظالم در این آیه کسی است که در طول عمرش مرتکب ظلمی شده باشد، چه بعد از ارتکابِ ظلم، توبه کرده باشد یا همچنان به ظلمش ادامه دهد؛ به صرف ارتکابِ ظلم، دیگر شایستگی دریافت مقام امامت را ندارد. این مطلب را می‌شود از دو راه عقل و نقل اثبات کرد.

اما از راه عقل؛ لزوم امام برای جامعه برای آن است که در مردم احتمال خطا است و به همین جهت به راهنمایی دور از خطا که هادی آنها به سوی هدف، حافظ دین و الگوی کاملی باشد، نیاز دارند تا با دنباله‌روی از او به اهداف امامت که در واقع همان

۱. قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلَهُتِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فَعَلِينَ قُلْنَا يَا كُوفِي بَرِّدَا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيمَ. (انبیاء: ۶۸ و ۶۹)
 ۲. رَبَّنَا اِنِّىٓ اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بُوَادٍ غَيْرِ ذٰى زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ. (ابراهيم: ۳۷)
 ۳. فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ اِنِّىٓ اَرٰى فِى الْمَنَامِ اَنِّىٓ اَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرٰى قَالَ يَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِيْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ. (صافات: ۱۰۲)

اهداف نبوت بلکه اهداف خلقت است، برسند، اما اگر امام دارای سابقه ظلم و ستم باشد، نه می‌تواند رهنمای امت باشد و نه می‌تواند حافظ دین و شریعت و الگوی مورد اقتدا و پیروی مردم. کسی تمایل نفسی به پیروی از پیشوای آلوده ندارد و این با هدف از لزوم امام برای جامعه بشری سازگار نیست. (حلی، ۱۴۱۳:ق: ۳۶۴؛ امین، ۱۴۰۳:ق: ۷۶)

مردم نسبت به ظلم چهار گروه هستند:

۱. کسی که در همه عمر ظالم بوده است؛
۲. کسی که در همه عمر معصوم از ظلم بوده است؛
۳. کسی که در آغاز عمرش ظالم بوده و در آخر عمر توبه کرده است؛
۴. کسی که در آغاز عمر پاک بوده، در آخر عمر ظالم شده است.

شأن حضرت ابراهیم اجل است که امامت را برای گروه اول و چهارم از فرزندان خویش طلب کند، چون روشن است کسی که همه عمر غرق در ستم بوده یا در دوران تصدی امامت ظالم باشد، نمی‌توان بر او اعتماد کرد. می‌ماند دو گروه دیگر، یعنی دوم و سوم. خدای متعال تصریح کرده که عهد او به ظالم نمی‌رسد و ظالم در این عبارت جز بر گروه سوم، منطبق نمی‌باشد. پس وقتی این گروه هم خارج شد، فقط گروه دوم باقی می‌ماند، یعنی کسی که در طول عمر پاک بوده و قبل از تصدی امامت و پس از آن، هیچ انحراف از حق و تجاوز از راه درست، از او دیده نشده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج: ۱)

(۲۷۴)

از راه نقل، در روایات زیادی آمده است کسی که یک لحظه مرتکب ظلم شده باشد، لیاقت امامت را ندارد. مرحوم کلینی یکی از این روایات را در کتاب شریف کافی آورده است:

قال الصادق عليه السلام: مَنْ عَبْدَ صَنَمًا أَوْ وَثَنًا لَا يَكُونُ إِمَامًا. (کلینی، ۱۳۶۲، ج: ۱)

(۱۷۴)

و عن المفيد عن درست و هشام عنهم عليهم السلام قال: قد كان إبراهيم نبياً و ليس بإمام، حتى قال الله تبارك و تعالى: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ دُرِّيَّتِي» فقال الله تبارك و تعالى: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، من عبد صنما أو وثنا أو مثالا، لا يكون إماما. (طباطبایی، ۱۴۱۷:ق: ۱، ج: ۱)

(۲۷۶)

دوم) دلایل روایی عصمت امام

در روایات زیادی برای عصمت امامان استدلال شده است و در برخی فلسفه عصمت امام هم بیان شده است که به چند نمونه از روایات اشاره می‌شود.
مرحوم شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار که معانی بعضی روایات توسط ائمه بیان شده است، روایاتی در معنی عصمت نقل کرده است. یکی از این روایات به نقل از امام سجاد روایت ذیل است:

قَالَ الْإِمَامُ مَنْ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيَعْرِفُ بِهَا فَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصًا. فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ فَقَالَ هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ».؛ امام از میان ما فقط معصوم است. عصمت یک امر ظاهر در خلقت نیست تا همه بدانند، پس امام باید منصوب باشد. کسی سؤال کرد: معنی معصوم چیست؟ امام فرمود: معصوم یعنی کسی که در پناه قرآن و همیشه با قرآن است و تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند. امام به سوی قرآن و قرآن به سوی امام هدایت و رهنمایی می‌کنند... (صدوق، معانی الاخبار: ۱۳۲)

روایت دیگر از پیشوای ششم امام صادق علیه السلام نقل شده است:

الْمَعْصُومُ هُوَ الْمَمْتَنِعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ قَدْ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (همان: ۳۰۰)

امام، قلب پیکره امت

این فراز، بخشی از سخن مستدل و برهانی هشام بن حکم تربیت شده مکتب ائمه معصومین علیهم السلام در مورد اثبات امامت است که قلب امام صادق علیه السلام را شاد و لبان آن حضرت را متبسم می‌کند. آنچه در ادامه می‌آید گزارش بیان این عبارت از زبان هشام است که آن را به امام صادق علیه السلام ارائه داده است:

... روز جمعه‌ای در مسجد در حلقه عمر بن عبید حاضر شدم و به او گفتم: ای مرد دانشمند، من مرد غریب اجازه می‌فرمائید از شما پرسشی کنم؟
- آری بپرس.

- بفرمائید به من که شما چشم دارید؟

- پسر جان، این چه پرسشی است؟
 - پرسش من همین است. اجازه می‌دهی بپرسم؟
 - پسر جانم، بپرس و اگر چه پرسش تو احمقانه است، اما بپرس.
 - شما چشم دارید؟
 - آری، من چشم دارم.
 - با چشم خود چه می‌کنید؟
 - با آن، رنگ‌ها و اشخاص در خارج را می‌بینیم.
- هشام از تک‌تک حواس سؤال می‌کند و در واقع از عمرو بن عبید اقرار می‌گیرد تا به اینجا می‌رسد:
- شما دل هم دارید؟
 - آری.
 - با آن چه می‌کنید؟
 - هر آنچه را با این اعضاء و حواسم بدان وارد می‌شود امتیاز می‌دهم.
 - مگر این اعضاء دراکه تو را از دل بی‌نیاز نمی‌کنند؟
 - نه.

- چطور بی‌نیاز نمی‌کنند با اینکه همه درست و بی‌عیب‌اند.
 - پسر جان، وقتی این اعضاء در چیزی که ببینند یا بشنوند یا بچشند یا بشنوند تردید کنند در تشخیص آن به دل مراجعه می‌کنند تا یقین پا بر جا شود و شک برود.
- هشام گفت: من به او گفتم: پس همانا خدا دل را برای رفع تردید حواس بر جا داشته؟
- گفت: آری، گفتم: باید دل باشد و گر نه برای حواس یقینی نباشد؟ گفت: آری، به او گفتم: ای ابا مروان، خدای تبارک و تعالی حواس تو را بی‌امام رها نکرده و برای آنها امامی گماشته که ادراک او را تصحیح کند و در مورد شک یقین به دست آورد و همه این خلق را در شک و سرگردانی و اختلاف بگذارد و امامی برای آنها معین نکند تا آنها را از شک و حیرت برگرداند و برای اعضاء تن تو امامی معین کند تا حیرت و شک او را علاج کند؟!
- گفت: در اینجا خاموش ماند و به من پاسخی نداد و به من رو کرد و گفت: تو هشام بن حکمی؟

گفتم: نه، گفت: از همنشین‌های او هستی؟ گفتم: نه، گفت: پس اهل کجا هستی؟ گفتم: از اهل کوفه، گفت: پس تو خود او هستی، سپس مرا در آغوش کشید و به جای خود نشانید و از جای خود کنار رفت و چیزی نگفت تا من برخاستم. امام صادق علیه السلام خنده‌ای کرد و گفت: ای هشام، چه کسی این را به تو آموخت؟ گفتم: این‌ها مطالبی بود که از شما یاد گرفتم و تنظیم کردم. فرمود: به خدا این حقیقتی است که در صحف ابراهیم و موسی نوشته است. (کافی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۲۱)

از این سخن استدلالی هشام که مورد تأیید امام علیه السلام هم قرار می‌گیرد، حتی امام علیه السلام می‌گوید این سبک استدلال برای اثبات امامت در کتب انبیای سلف هم آمده است، استفاده می‌شود که جامعه در ادامه زندگی موفق و به دور از خطا و اشتباه، نیاز به رهبر معصوم دارد و جایگاه امام نسبت به امت همان جایگاه قلب نسبت به بدن است.

۶. پیامدهای معصوم نبودن امام

اگر امام معصوم نباشد، ممکن است مرتکب خطا و گناه شود. این امر پیامدهایی دارد که از نظر عقل و شرع در مورد امام قابل قبول نیست.

الف) نهی از منکر یکی از فرایض مهم اسلامی است. فعل منکر از هر کسی که صادر شود، بر دیگر مکلفان است که آن را محکوم کنند و اگر مکلفی بر انجام منکری تصمیم گرفته است، باید او را نهی نمایند. بی‌شک، مقام امامت نه تنها مانع از نهی از منکر نخواهد شد، بلکه به دلیل موقعیت ویژه اجتماعی او نهی از منکر نسبت به او از اهمیت بالاتری برخوردار خواهد بود. چنان‌که پیامبر و امیرمؤمنان علیهما السلام مخالفت با پیشوای ستمگر را برترین عمل شایسته در راه خدا دانسته است.^۱

بر این اساس اگر امام، معصوم نباشد چه بسا در گفتار و رفتار خود مرتکب گناه و منکری شود، در این صورت، بر افراد امت واجب است که گفتار و کردار او را انکار و در آن باره با او مخالفت کنند، ولی این عمل با وجوب اطاعت از امام و تعظیم و تکریم او منافات دارد.

ب) مقام و منزلت او از افراد عادی امت هم پایین‌تر خواهد بود، زیرا زشتی جرم و گناه با توجه به مقام و جایگاه افراد متفاوت است. چه بسا گناه صغیره‌ای که اگر از امام

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله: أفضل الجهاد كلمة حق عند سلطان جائر. (الأساس لعقائد الأکیاس: ۱۶۲)

سر زند، نسبت به مقام و جایگاه او ناپسندتر از گناه کبیره‌ای است که از یکی از افراد عادی امت سر بزند. خداوند خطاب به همسران پیامبر ﷺ فرموده است: «لستن كأحد من النساء ان اتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض؛ شما همانند دیگر زنان نیستید، اگر پروا پیشه‌اید عشوه‌گرانه سخن نگویید که بیمار دلان نسبت به شما طمع ورزند». (احزاب: ۳۲)

حاصل آنکه خطا و گناه، حتی اگر کوچک باشد، با مقام و منزلت ویژه امام که در آیین اسلام برای او نوشته شده است، سازگاری ندارد.

ج) سر زدن خطا و گناه از امام بر وثاقت و اعتبار او آسیب می‌رساند و در نتیجه اطاعت و فرمانبری کامل از او حاصل نخواهد شد و سرانجام هدف از امامت به گونه کامل تحقق نخواهد یافت.

عبارت زیر از محقق طوسی، بیانگر پیامدهای سه‌گانه معصوم نبودن امام است که پیش از این یادآور شدیم:

ولوجوب الإنکار علیه لو اقدم علی المعصية فیضاد أمر الطاعة و یفوت الغرض من نصبه و لانتحاط درجته عن اقل العوام. (حلی، ۱۹۸۲م: ۳۶۴)

با دقت روشن می‌شود که نکته اساسی در این استدلال پیامد سوم است؛ یعنی اگر امام، معصوم نباشد، خطاهای سهوی و عمدی او موجب می‌شود که وثاقت و اعتبار او نزد افراد کاهش یابد، در نتیجه به اغراض و اهداف امامت چه در مسایل سیاسی و اجتماعی و چه در امور تربیتی و اخلاقی، آسیب وارد می‌شود. البته، منظور این نیست که هدف‌های امامت به کلی از دست می‌رود، بلکه مقصود این است که اغراض و اهداف امامت به صورت کامل تحقق نمی‌یابد، چون امامت چنان‌که قبلاً اشاره شد، صرفاً یک مقام و منصب عادی و بشری نیست، بلکه مقام و منصبی است دینی و امام، خلیفه و جانشین پیامبر ﷺ به شمار می‌رود، تا آنجا که امکان دارد باید کامل‌ترین مصداق آن تحقق یابد. در اینکه امام باید دارای صفت عصمت باشد، هیچ گونه محذور عقلی یا شرعی به نظر نمی‌رسد، در این صورت محروم شدن جامعه اسلامی از پیشوای معصوم پس از پیامبر اکرم ﷺ پذیرفته و عقلانی نمی‌نماید، مگر آنکه این محرومیت ناشی از سوء اختیار و انتخاب مردم باشد، اما تا آنجا که مسئله امامت به خداوند و رسول اکرم ﷺ باز می‌گردد، نباید نقصانی بر آن وارد شود.

بنابراین، مقتضای قواعد عقلی و شرعی این است که جانشین پیامبر اکرم ﷺ و پیشوای جامعه اسلامی پس از او، همانند پیامبر از صفت عصمت برخوردار باشد تا مورد وثوق و اعتماد کامل امت قرار گیرد و قول و فعل او الگوی کامل زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان باشد. پیامدهای سه گانه در سخنان برخی متکلمان به عنوان دلایل و براهین اثبات امامت ذکر شده است. (همان)

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم
- ابواسحاق، ابراهیم بن نوبخت (۱۴۱۳ق)، *الیاقوت فی علم الکلام*، ج ۱، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی ﷺ.
- ابن میثم (۱۴۱۷ق)، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، ج ۵، ج ۱، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
- امین، سید محسن (۱۴۰۳ق)، *نقض الوشیعة*، ج ۴، بیروت: مؤسسة الأعلمی.
- بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶ق)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، تهران: بنیاد بعثت.
- _____ (۱۴۲۲ق)، *غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام*، ج ۱، بیروت: مؤسسة التأریخ العربی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، ج ۱، بیروت / دمشق: دارالعلم الدار الشامیة، دمشق.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۱)، *الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف*، ج ۱، قم: مؤسسة الإمام الصادق ﷺ.
- شریف مرتضی (۱۴۱۰ق)، *الشافی فی الإمامة*، ج ۷، ج ۲، تهران: مؤسسة الصادق ﷺ.
- شیخ مفید (۱۴۱۳ق)، *أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، ج ۱، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید ﷺ.
- _____ (۱۴۱۳ق)، *النکت الاعتقادیة*، ج ۱، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.

- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴)، *المیزان*، مترجم: موسوی همدانی، ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- _____ (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- علامه حلی، حسن بن مطهر (۱۴۱۳ق)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق: آیت الله حسن زاده آملی، ج ۴، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- _____ (۱۳۶۵)، *الباب الحادی عشر*، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- _____ (۱۹۸۲م)، *نهج الحق و کشف الصدق*، ج ۱، بیروت: دار الكتاب اللبنانی.
- فاضل مقداد (۱۴۰۵ق)، *إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدين*، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی رحمته.
- فاضل مقداد (۱۴۲۲ق)، *اللوامع الإلهیة فی المباحث الكلامیة*، ج ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، ج ۱۰، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، *العین*، ج ۲، قم: انتشارات هجرت.
- فیاض لاهیجی (۱۳۸۳)، *گوهر مراد*، ج ۱، تهران: نشر سایه.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲)، *الکافی*، ج ۱، ج ۲، تهران: انتشارات اسلامیة.
- محمد بن مکرم، ابن منظور (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، ج ۳، بیروت: دار صادر.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۸، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

